

نقدنگاشت ترجمه های قرآنی (۲)

ترجمه ای متفاوت از قرآن، برآمده از اصولی متفاوت
(بخش دوم)

۲۲۱-۲۳۷



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چکیده: نوشتار پیش رو، بخش دوم مقاله ای است که قسمت نخست آن در شماره ۱۸۳ (مرداد و شهریور ۱۳۹۹) آینه پژوهش به چاپ رسیده است و در آن نویسنده به نقد ترجمه مصطفوی از قرآن در کتاب تفسیر روشن، اهتمام ورزیده است. نگارنده در این بخش از مقاله، ابتدا منشأ خطاهای ترجمه را بررسی می کند و سپس با ذکر نمونه هایی از خطاهای برخاسته از توجه نداشتن مترجم به ادبیات زبان عرب و ابتدای ترجمه بر اصول و مبانی و تحقیقات لغوی اش در کتاب التحقیق فی کلمات القرآن، به نقد و واکاوی این موارد اقدام می نماید.

کلیدواژه ها: تفسیر قرآن، قرآن، نقد ترجمه، آیات قرآن، تفسیر روشن، معانی لغات، نقد کتاب، ترجمه های قرآن، علامه مصطفوی، ادبیات زبان عرب، ادبیات عرب، زبان عربی.

Critique of Quranic Translations (2) A Different Translation of the Qur'an, Based on Different Principles (Part II)

Muhammad Reza Safavi

Abstract: The following article is the second part of an article, the first part of which has been published in issue 183 (August and September 2020) of *Ayneh-e-Pajuhesh*, in which the author has criticized Mostafavi's translation of the Qur'an in the book *Tafsir Roshan*. In this part of the article, the author first examines the causes of translation errors and then cites examples of errors arising from the translator's disregard for Arabic literature and being highly influenced by his principles and lexical research in the book *Al-Tahqiq fi Kalamat al-Quran*. In this article, such cases have been reviewed.

Keyword: Quran's exegesis, Quran, Translation Criticism, Quranic Verses, Tafsir Rushan, Book Criticism, Quran Translations, Allameh Mostafavi, Arabic Language Literature, Arabic Literature, Arabic Language

نقد ترجمات القرآن (٢)

ترجمة مختلفة للقرآن، نابعة من مبادئ مختلفة (القسم الثاني)

السيد محمد رضا صفوي

الخلاصة: هذا المقال هو القسم الثاني من مقال طُبع القسم الأول منه في العدد ١٨٣ (مرداد وشهر يور ١٣٩٩) من مجلة آينه پژوهش (= مرآة التحقيق)، وقد تناول الكاتب فيه بالنقد ترجمة المصطفوي للقرآن في كتابه تفسير روشن (= التفسير الواضح).

وهذا القسم من المقال يبدؤه الكاتب بالبحث عن منشأ أخطاء هذه الترجمة، ثم ينتقل لبيان نماذج من الأخطاء الناتجة عن عدم رعاية المترجم للقواعد الأدبية للغة العربية واستناده في الترجمة على مبادئه ومبانيه وتحقيقاته اللغوية التي بيّنها في كتابه التحقيق في كلمات القرآن، لينهي المقال بدراسة نقدية تحليلية لهذه الموارد.

المفردات الأساسية: تفسير القرآن، القرآن، نقد الترجمة، آيات القرآن، تفسير روشن (= التفسير الواضح)، معاني الكلمات، نقد الكتاب، ترجمات القرآن، العلامة المصطفوي، القواعد الأدبية للغة العربية، الأدب العربي، اللغة العربية.

در مقاله پیشین بیان شد که ترجمه مرحوم مصطفوی از قرآن کریم که در تفسیر روشن آمده ترجمه‌ای نارسا و پرخطاست. منشأ بیشتر خطاهای این ترجمه سه امر است: ۱. توجه نداشتن یا توجه نکردن به ادبیات زبان عرب ۲. ابتدای ترجمه بر تحقیقات لغوی ایشان در کتاب التحقیق فی کلمات القرآن ۳. ضعف نگارش زبان فارسی.

بیشترین همت این مقاله نشان دادن این واقعیت است که از تحقیقات لغوی آن مرحوم که مبنای ترجمه ایشان استف نه تنها ترجمه‌ای دقیق و صحیح بر نمی‌آید، چنان‌که ادعای مترجم است، بلکه موجب مخدوش نشان دادن معانی و مفاهیم قرآن می‌شود.

نمونه‌هایی از خطاهای برخاسته از توجه نداشتن به ادبیات زبان عرب و ابتدای ترجمه بر اصول و مبانی مترجم:

– وَ لَقَدْ نَادَانُوحٌ نُوْحًا فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ (صافات: ۷۵): و به تحقیق ندا کرد ما را در خصوص گرفتاری اش حضرت نوح نبی، پس چقدر خوب جواب داده شد او را.

بررسی: بین «فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ» و ترجمه عرضه شده آن (پس چقدر خوب جواب داده شد او را) رابطه‌ای نیست؛ زیرا اولاً «مُجِيبُونَ» اسم فاعل و به معنای «جواب دهندگان» است، ولی «جواب داده شد» معنای فعل مجهول (أَجِيبَ) دارد. ثانیاً خداوند با این جمله خود را می‌ستاید که «اجابت‌کننده خوبی بود»؛ زیرا مخصوص به مدح در «فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ» ضمیر «نَحْنُ» است که به دلیل روشنی آن در کلام نیامده، است، یعنی «فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ نَحْنُ»، ولی ترجمه این معنا را نمی‌نمایاند و پاسخ خوب را به خدا نسبت نمی‌دهد. ترجمه برابر چنین عبارتی است: «فَلَنِعْمَ مَا أَجِيبَ بِهِ». ضمناً از عبارت «پس چقدر خوب جواب داده شد او را» ضعف نگارش مترجم آشکار است؛ چون وقتی فعل به صورت مجهول آورده شود، مفعول به در جمله نمی‌آید؛ برای مثال گفته نمی‌شود: «زید گرامی داشته شد او را». – فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيِ (صافات: ۱۰۲): و زمانی که رسیدند به آخر کوشش و حرکت خودشان.

بررسی: بی تردید ضمیر «بَلَغَ» به «عُلَامِ حَلِيمٍ» در آیه قبل برمی‌گردد که مراد از آن حضرت اسماعیل است. و مراد از ضمیر «مَعَهُ» ابراهیم (ع) است. بنابراین مفاد آیه چنین می‌شود: «اسماعیل کودکی اش را سپری کرد و به رشدی رسید که می‌توانست همراه پدرش تلاش کند» و ترجمه چنین می‌شود: «پس آن‌گاه که اسماعیل به حدی رسید که پایه پای پدرش تلاش کند...»، ولی مترجم مراد از ضمیر «بَلَغَ» را اسماعیل و ابراهیم شمرده و «مَعَهُ» را نادیده گرفته و آن را در ترجمه منعکس نکرده است که گویی آیه این‌گونه است: «وَلَمَّا بَلَغَا السَّعْيِ».

– لَوْ أَنَّ عِبَادَنَا ذِكْرًا مِّنَ الْأَوَّلِينَ * لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ (صافات: ۱۶۸ و ۱۶۹): هرگاه نزد

ما آثاری بود از گذشتگان * لکن ما هستیم بندگان خالص شده.

بررسی:

۱. ترجمه «لَو» به «هرگاه» نادرست است؛ زیرا «لَو» برای مجرد شرط است و در آن معنای زمان نهفته نیست، ولی مترجم آن را به «هرگاه» معنا می کند.

۲. «لَكُنَّا» کلمه ای است تشکیل شده از حرف «لام» و «كُنَّا» که صیغه چهاردهم از فعل ماضی «كَانَ» است، یعنی «بودیم»، ولی در کمال تعجب و تأسف مترجم «لام» «لَكُنَّا» را جزوی از کلمه شمرده و «لَكُنَّا» را از حروف مشبّهة بالفعل همراه ضمیر متکلم پنداشته است. در نتیجه آن را به «لکن» معنا می کند، در حالی که اگر «لَكُنَّا» به معنای «لکن ما» می بود باید کلمه این گونه: «لَكِنَّا» باشد؛ مانند این آیه:

وَلَكِنَّا أَنشَأْنَا قُرُونًا... وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ: لیکن ما نسل هایی پدید آوردیم ... ولیکن ما فرستنده رسولان بودیم. (قصص: ۴۵)

۳. این خطا موجب شده که در معنای آیه کاستی دیده شود و شرط «لَوَأَنَّ عِنْدَنَا...» بی جواب بماند، در حالی که اگر ترجمه درست می بود، هیچ کاستی ای در معنا دیده نمی شد: «اگر نزد ما یادآوری (کتابی یادآور) بود از آن گونه که امت های نخستین داشتند * از بندگان مخلص خدا می بودیم».

وَدَرْزِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ وَمَهْلُهُمْ قَلِيلًا (مزمّل: ۱۱): و واگذار کن به من امور تکذیب کنندگان را که در نعمت هستند و مهلت بده مرا کمی.

بررسی:

۱. «دَرْزِي» به: «واگذار کن به من» برگردان شده است، در حالی که فعل امر «دَرْزِي» به شهادت اهل لغت به معنای رها کن و ترک کن و مانند اینهاست. مترجم خود نیز در معنای کلمه می نویسد:

أَنَّ الْأَصْلَ الْوَاحِدَ فِي الْمَادَّةِ هُوَ تَرْكُ التَّوَجُّهِ وَالنَّظْرَ إِلَى شَيْءٍ: اصل در معنای این ماده که یک اصل هم بیش نیست، توجه نکردن و ترک کردن التفات به چیزی است.^۱

در حالی که «واگذار کن به من» به معنای «برعهده من بگذار» است. ترجمه مذکور برای چنین عبارتی است: أُوَكِّلْ عَلَيَّ أَمْرَ الْمُكَذِّبِينَ.

۲. «مَهْلُهُمْ» به «مهلت بده مرا» ترجمه شده است؛ ترجمه ای که در نادرستی آن تردیدی نیست؛ زیرا مفعول به «مَهْلٌ» ضمیر «هُم» است که به «مُكَذِّبِينَ» برمی گردد، یعنی به آنان مهلت ده، ولی مترجم ناباورانه ضمیر جمع غایب «هُم» را ضمیر متکلم وحده معنا می کند. ترجمه مزبور برگردان این عبارت

است: «مَهْلِنِي قَلِيلًا». بی توجهی به کلمات آیات در این ترجمه پر شمار است. در ترجمه آیه ۲۵ سوره صافات: «مَا لَكُمْ لَا تَنصُرُونَ» آمده است: «چه شده است آنها را که همدیگر را یاری نمی کنند». در این ترجمه ضمیر خطاب در «لَكُمْ» و «تَنصُرُونَ» به صورت ضمیر غایب معنا شده است که گویی آیه این گونه است: «مَا لَهُمْ لَا يَنصُرُونَ» و در برگردان «إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِإِنْسَانٍ عَدُوًّا مُّبِينًا» (إسراء: ۵۳) آمده است: «شیطان با انسان دشمن بزرگی باشد». در این ترجمه «مُبین» به «بزرگ» که هیچ رابطه معنایی با «مُبین» ندارند ترجمه شده است!

- وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ * وَاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (صافات: ۱۳۷ و ۱۳۸): و به تحقیق شما مرور می کنید به آنها و به سرزمین آنها زمان صبح در مسافرت خودتان * و یا در زمان شب و متوجه نمی شوید.

بررسی: این عبارت: «... و یا در زمان شب و متوجه نمی شوید» که ترجمه «بِاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» است، معنایی را عرضه می کند که رابطه ای با آیه ندارد؛ زیرا مفاد ترجمه این است که «شما متوجه نمی شوید که بردیار آن هلاک شدگان گذر کرده اید»، در حالی که آیه عکس این معنا را بیان می کند؛ یعنی شما صبحگاه یا شبانگاه بردیار آن هلاک شدگان عبور می کنید و درمی یابید که به عذاب الهی گرفتار شده اند. با این حال چرا توجه نمی کنید که شرک و کفر و گناه کبیره الهی را در پی دارد!

- إِنَّمَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (ممتحنه: ۹): و این است که نهی می کند خداوند از دستگیری کردن از افرادی که با شما جنگیدند در دین و بیرون کرده اند شما را از خانه های خودتان و تظاهر کردند بر بیرون کردن شما برای اینکه مباشرت کرده و دوست داشته باشید آنها را و کسی که دوست می دارد آنها را پس آنان همان ستمکاران اند.

بررسی: بی گمان «أَنْ تَوَلَّوْهُمْ» چیزی است که از آن نهی شده و به اصطلاح متعلق «يَنْهَاكُمْ» است، یعنی «خدا شما را نهی می کند از اینکه با گروه های یاد شده دوستی کنید»، ولی مترجم متعلق نهی را عبارتی مقدر پنداشته و آن «دستگیری کردن» است و «أَنْ تَوَلَّوْهُمْ» را تعلیل برای «قَاتَلُوكُمْ»، «أَخْرَجُوكُمْ» و «ظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ» شمرده است؛ چرا که می نویسد: «... و تظاهر کردند بر بیرون کردن شما برای اینکه مباشرت کرده و دوست داشته باشید آنها را». مفاد ترجمه این است: «هدف کافران برای بیرون کردن مؤمنان این بود که مؤمنان آنها را دوست بدارند و با آنها معاشرت کنند» که معنایی است کاملاً غلط، برخلاف واقعیت و برخلاف مقصود آیه شریفه.

- ذَلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ (طلاق: ۲): سفارش می کند شما را خداوند و کسی که در مقابل برنامه های الهی تقوا داشته باشد قرار می دهد برای او بیرون رفتن از هر

گونه گرفتاری‌ها را.

بررسی:

۱. «يُوعِظُ» فعلی مجهول است، ولی مترجم آن را معلوم «يُوعِظُ: سفارش می‌کند» معنا می‌کند و برای آن مفعول به مقدر می‌شمرد (شما را). ترجمه برگردان چنین عبارتی می‌شود: «ذَلِكُمْ يُوعِظُكُمْ بِهِ اللَّهُ»

۲. برگردان «وعظ» و «موعظه» به سفارش دقیق، بلکه صحیح نیست؛ زیرا موعظه حاکی از پند دادن و نصیحت کردن و خیرخواهی است، در حالی که «سفارش کردن» برابر «توصیه کردن» است که آن قیود را ندارد و مجرد درخواست است. مترجم نیز به قیود یادشده در معنای «وعظ» و «موعظه» اشاره دارد:

أَنَّ الْأَصْلَ الْوَاحِدَ فِي الْمَادَّةِ، هُوَ ارشاد الی حَقِّ بتذکرات مفیدة و تنبیہات نافعة مناسبة.

۳. عبارت «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» به طور کلی به فراموشی سپرده شده و اثری از آن در ترجمه دیده نمی‌شود. این عبارت نایب فاعل «يُوعِظُ» است. بنابراین «ذَلِكُمْ يُوعِظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» چنین ترجمه می‌شود: «به آن پند داده می‌شود هر کس به خدا و روز آخرت ایمان دارد».

– قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ * يَقُولُ أَأِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ * أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَأِنَّا لَمَدِينُونَ (صافات: ۵۱ تا ۵۳): گوید یکی از آنهايي که بود با من رفيق * و در پاسخ من که گفتم: آيا پس از مردن زنده نخواهيم شد * گفتند که آيا زماني که ما مرده و خاک و استخوان‌های پوسيده گشتيم، زنده شده و جزاء داده خواهيم شد.

بررسی:

تحلیل نحوی آیه:

جمله «إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ» مفعول «قَالَ قَائِلٌ» و مراد از ضمیر «مِنْهُمْ» بهشتیان است. ضمیر «يَقُولُ» به «قرین» برمی‌گردد و جمله «أَأِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ» مفعول «يَقُولُ» و جمله «أِذَا مِتْنَا...» در حقیقت مفعول «مُصَدِّقِينَ» است. آیات از محفل بهشتیان گزارش می‌دهد که یکی از آنها می‌گوید من در دنیا همنشین داشتم. آن همنشین به من می‌گفت: آيا تراز زمره کسانی هستی که تصدیق می‌کنی این ادعا را که چون مردیم و خاک و چند استخوانی شدیم، آيا به راستی سزا داده می‌شویم!؟

گویی عنان قلم از دست مترجم رها شده و هرگونه که خواسته بر صفحه کاغذ چرخیده و آن ترجمه از آن برآمده است؛ ترجمه‌ای که به آیات ربطی ندارد و خود نیز مفهوم درستی را نمی‌رساند.

– وَ لَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (انبیاء: ۴۱): به تحقیق استهزاء و تحقیر شده است انبیایی پیش از آنها و برطرف و پاک شده است

آنچه استهزاء می‌کردند.

بررسی:

۱. گویا مترجم بدون نگاه به آیات با اتکا به حافظه آنها را ترجمه می‌کرده است، یعنی در ذهن او «قَبْلِكَ» که با ضمیر خطاب است، «قَبْلِهِمْ» با ضمیر غایب بوده است که در ترجمه آن می‌نویسد: «پیش از آنها».

۲. در اینجا «حَاقٌّ» به «برطرف و پاک شده است» برگردان شده است، در حالی که مترجم در معنای «حَاقٌّ» می‌نویسد: «فالأصل الواحد في هذه المادة هو النزول مع قيد الإحاطة والسلطة، وليس معناها مطلق النزول ولا مطلق الإحاطة؛ اصل در معنای این ماده که یک اصل هم دارد، فرود آمدن با قید احاطه کردن و تسلط داشتن است». وانگهی «برطرف و پاک شده است آنچه استهزاء می‌کردند» نامفهوم است.

۳. عبارت «بِالَّذِينَ سَخَرُوا مِنْهُمْ» گویا در آیه نبوده است که معنایی از آن در ترجمه نیامده است.

گفتنی است که عین این آیه در سوره انعام، آیه ۱۰ آمده است: «لَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَّ بِالَّذِينَ سَخَرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» و چنین ترجمه کرده است: «هر آینه به تحقیق استهزاء و تحقیر شده است به رسولانی پیش از تو. پس نازل و محیط شد به آنان که اظهار حاکمیت کردند از آنها، آنچه بودند به آن استهزاء می‌کردند». اگر خواننده این دو ترجمه را با هم مقایسه کند، تفاوت‌های بسیاری می‌بیند. این تفاوت‌های فاحش و خطاهای آشکار نشان می‌دهد که مترجم با وادی ترجمه قرآن فاصله دوری داشته است.

از عجایب این ترجمه، برگردان «الَّذِينَ سَخَرُوا مِنْهُمْ» به: «آنان که اظهار حاکمیت کردند از آنها» است.

– وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ (۳۸):
خداوند بی‌نیاز است و شما نیازمندان هستید و اگر دوست بدارید عوض می‌کند قومی را
غیر از شما سپس نباشند مانند‌های شما.

بررسی: «تَتَوَلَّوْا» در این آیه به «دوست بدارید» برگردانده شده است، در حالی که «تَتَوَلَّوْا» در اینجا مانند بسیاری از آیات به معنای «روی برتابید» و «اعراض کنید» است، نه دوست بدارید؛ زیرا این معنا با جایگزین انسان‌هایی دیگر به جای مخاطبان مناسبت دارد. بنابراین مفاد آیه این است: «اگر شما از دستور خدا روی برتابید، خداوند مردمی دیگر جایگزین شما می‌کند که آنها همانند شما در سرپیچی از فرمان خدا نیستند». گویی مترجم چون بر این باور است که مشترک لفظی در قرآن نیست و یک واژه

نمی تواند بیش از یک معنا داشته باشد، او را واداشته است که «تَتَوَلَّوْا» را به «دوست بدارید» معنا کند. مترجم می نویسد:

الاشتراك اللفظي بمعنى كون لفظ مشتركاً بين معنيين أو معاني بنحو الدلالة الحقيقية وعند قوم معين غير موجود في كلمات العرب ولا سيما في كلمات القرآن الكريم: اشتراك لفظي به این معنا که یک لفظ دو معنای حقیقی و بیشتر داشته باشد در میان یک قوم، در زبان عرب وجود ندارد، به ویژه در کلمات قرآن کریم.

ولی شگفت است که مترجم به این باور پایبندی نشان نمی دهد و یک لفظ را در آیات همسان گوناگون معنا می کند، از جمله «تَتَوَلَّوْا» را در آیه ۱۶ فتح به «پشت کنید» ترجمه می کند:
وَإِنَّ تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَاباً أَلِيماً: هرگاه پشت کنید به آن طوری که در گذشته کردید، خداوند به عذاب شدیدی شما را گرفتار خواهد کرد.

– إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلاً مَا بَحُورَةً فَمَا فَوْقَهَا (بقره: ۲۶): به تحقیق خداوند متعال خود را حفظ نمی کند از اینکه برای توضیح و بیان حقیقت مثلی را بزند، چیزی را که پشه خرد باشد یا بالاتر از آن.

بررسی: مترجم بر این باور است که «استحیاء» به معنای طلب حیات و زندگی است و معنای دیگری ندارد. او می نویسد:

استحیاء به معنی طلب حیات از راه نگهداری خود از جهات عیب و ضعف باشد.^۳

نیز می نویسد:

استحیاء: از حیات است به معنی زنده بودن و استفعال دلالت به طلب و درخواست می کند، یعنی درخواست کردن حیات.^۴

مترجم می خواهد این معنا را در «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي» اعمال کند. از سویی نمی خواهد برای «استحیاء» دو معنا را باور کند و از سوی دیگر اینکه خدا برای خود طلب حیات کند را معنایی ناجور می بیند و از سوی سوم مجاز و مانند آن را در قرآن روا نمی شمرد. در نتیجه در معنا کردن «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي» سخت دچار مشکل می شود و سرانجام می نویسد: «خداوند متعال خود را حفظ نمی کند». حال باید پرسید که «خدا خود را حفظ نمی کند» به چه معناست؟ آیا به معنای «خودداری نمی کند» است؟ یا معنایی دیگر در ذهن نویسنده است؟ در هر حال با معنایی که برای «استحیاء» بیان کرد، فاصله گرفته

۳. التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۱، ص ۹.

۴. تفسیر روشن، ج ۱، ص ۱۳۸.

۵. همان، ص ۲۵۴.

است. خوشبختانه پس از چندی دست از این معنا برمی دارد و لقاییش را به عطایش می بخشد و آیه ۵۳ سوره احزاب: «إِنَّ ذَلِكَ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ» را این گونه ترجمه می کند:

این معنی موجب ایدای پیغمبر خدا گردد. پس او شرمنده می شود که جلسه را به هم زند و خداوند از ذکر حق خجل نخواهد شد.

و نیز در ترجمه این آیه: «فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ» (قصص: ۲۵) می نویسد:
پس آن دو زن آب را بردند و یکی از آنها برگشته و با حیاء و خجلت آمده

چنان که خوانندگان محترم ملاحظه می کنند مترجم در این دو آیه «استحیاء» را به شرم و حیاء کردن معنا می کند و از آن باور دست می کشد. چنان که اهل لغت و مفسران می گویند که «استحیاء» گاه از «حیاء» به معنای زنده خواستن گرفته می شود و گاه از «حیاء» به معنای شرم کردن.^۶

يا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ (مائده: ۱۹): ای اهل کتاب به تحقیق آمد شما را فرستاده ما که روشن می کند برای شما بر روی سستی و ضعف از رسولان، از اینکه بگویید نیامده است ما را از بشارت دهنده ای و نه ترساننده ای.

بررسی: «فترة» به دو معنا آمده است: سستی و فاصله میان دو پیامبر؛ چنان که فاصله بین انگشت سبابه و شصت را نیز فتره می گویند.^۷ مترجم بر اساس این گمان که یک واژه نمی تواند دو معنا داشته باشد، «فتره من الرسل» را چنین معنا می کند: «سستی و ضعف از رسولان» و خواننده جز این معنا در نمی یابد که پیامبران پیشین سستی و وضعی نشان داده بودند. ضمناً «من» در «ما جاءنا من بشير ولا نذير» تأکید است. بنابراین به «از» ترجمه نمی شود، بلکه برای رساندن تأکید و انعکاس دادن معنای «من» می توان نوشت: «هیچ بشارت دهنده و هیچ هشدار دهنده ای برای ما نیامد». گویی ترجمه «من» به «از» در این موارد نیز برخاسته از این باور مترجم است که برای «من» بیش از یک معنا نیست!

– أَلَمْ يَرَوْكُمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ (یس: ۳۱): آیا ندیدند که ما چقدر از زمان های گذشته به هلاکت رسانیدیم پیش از زمان آنها که نتوانند آنها برگشتی داشته باشند.

بررسی: اهل لغت برای «قرن» چند معنا ذکر می کنند، از جمله مردم یک عصر. راغب می نویسد:

۶. رک به: معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۱۲۲.

۷. رک به: لسان العرب، ج ۵، ص ۴۳-۴۴.

الْقُرُونُ: الْقَوْمُ الْمُقْتَرُونَ فِي زَمَنٍ وَاحِدٍ وَجَمْعُهُ قُرُونٌ: ^۸ قرن به مردمی گفته می شود که در یک دوره زمانی باشند و جمع آن قرون است.

ولی مترجم برپایه گمانی که دارد، یک معنا برای آن می شناسد و آن زمان است. در نتیجه «قرون» در آیه مذکور را «زمان ها» ترجمه می کند، ولی فکری برای این معنا نمی کند که هلاک کردن زمان های گذشته به چه معناست و خواننده چه تصویری از آن دارد. آیا خواننده نمی پرسد که زمان همواره و آن به آن دارد از میان می رود؟ در حالی که اگر مترجم بر اساس واقعیت، نه پندار خویش «قرون» را به مردمان و امت ها معنا می کرد، مفاد آیه روشن بود و توهمی برای خواننده پیش نمی آمد. شاهد اینکه «قرون» به معنای مردمان و امت هاست، نه زمان ها بازگشت ضمیرهای جمع مذکور در «أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ» به آن است که ویژه مردم و مانند آنان است.

گویی مترجم پس از چندی درمی یابد که «قرن» نمی تواند همواره به معنای زمان باشد. پس در برخی از آیات آن را به مردم و مانند آن برگردان می کند، از جمله:

أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرُونٍ مَكَتْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ (انعام: ۶): آیا ندیدند چقدر هلاک کردیم از پیش از ایشان از گروهی که تمکن دادیم آنها را در زمین.

چنان که ملاحظه می شود مترجم «قُرُون» در این آیه را به «گروه» معنا می کند:

أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ (طه: ۱۲۸): آیا متنبه نکرده است آنها را که چقدر هلاک کردیم از مردم گذشته.

«قرون» در این آیه نیز به «مردم» معنا شده است.

- ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ (بقره: ۲۹): سپس برقرار شده است به سوی بلندی.

- ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ (فُضِّلَتْ: ۱۱): سپس احاطه کرد بر آسمان ها.

بررسی: آیات یاد شده کاملاً یکسان اند، ولی ترجمه ها متفاوت اند؛ به گونه ای که اگر کسی متن آیه را نبیند، تردید نمی کند که ترجمه ها از دو آیه متفاوت است.

تفاوت دو ترجمه

۱. در ترجمه نخست «استوی» به «برقرار شده» برگردانده شده است و در ترجمه دوم به «احاطه کرد» که دو معنای متفاوت اند.

۲. در ترجمه نخست «إلى» به «به سوی» معنا شده و در ترجمه دوم به «بر».

۳. در ترجمهٔ اوّل «(بلندی) معادل «سما» دانسته شد و در ترجمهٔ دوم «آسمان‌ها».
۴. در ترجمهٔ اوّل «سما» مفرد و در ترجمهٔ دوم جمع معنا شده است. تنها اشتراک آنها ترجمهٔ «تَمَّ» به «سپس» است.

تفاوت ترجمه برای عبارت‌های یکسان در ترجمهٔ آقای مصطفوی پرشمار است و نشان می‌دهد که ایشان به یک مبنای درست و استوار در ترجمه دست نیافته است و از آن رو که پیش از ترجمهٔ قرآن، کلمات آن را به تفصیل در کتاب التحقیق فی کلمات القرآن بررسی کرده است، معلوم می‌شود ایشان به آن تحقیقات لغوی پشت کرده و آن را در ترجمهٔ قرآن کارساز ندیده است.

- تَمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ (اعراف: ۵۴): سپس برقرار و اعتدال پیدا کرد بر عرش

- تَمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ (یونس: ۳): سپس مستولی گشت بر عرش.

- تَمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ (رعد: ۲): سپس برقرار گشت بر بالای عرش.

- تَمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ (فرقان: ۵۹): و سپس قرار گرفته و احاطه کرده است به آن به عنوان بودن در بالای عرش.

بررسی: تفاوت ترجمه‌های یادشده مربوط به معنای کلمهٔ «استوی» است. مترجم برای «استواء» در آیهٔ اعراف دو عنصر یاد می‌کند: «قرارگرفتن و اعتدال یافتن» و در سورهٔ یونس معنای دیگری برای آن بیان می‌کند که آن «مستولی شدن»، یعنی تسلط یافتن است و در سورهٔ یونس از یک عنصر یاد می‌کند و آن برقرارگشتن است و از قید اعتدال می‌گذرد. سرانجام در سورهٔ فرقان به جای اعتدال، احاطه کردن را می‌آورد. اینها و ده‌ها نمونهٔ دیگر به روشنی می‌نمایاند که نوعی اضطراب در معنای کلمات بر مترجم حاکم است و نمی‌تواند تصمیم بگیرد. به گمان بنده ناتوانی ایشان در این خصوص برخاسته از آن است که تحلیل‌های لغوی نویسنده و اصولی را که مبنای معنای لغات قرار داده است، از آن رو که ساختگی است، لرزان است؛ چون تحلیل‌های ساختگی که ناظر به واقعیت‌ها نباشند، همواره رنگ عوض می‌کنند و موقعیت‌ها در آنها تأثیر گذارند.

- فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ (آل عمران: ۱۹۵): پس خواننده جواب دادن و نفوذ شد برای آنها پروردگارشان.

بررسی: مترجم «جواب» را به معنای «پاسخ دادن» و «استجابة» را که باب استفعال آن است به معنای «طلب جواب» می‌داند. بر این اساس «فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ» را چنین ترجمه می‌کند: «پس خواننده جواب دادن و نفوذ شد برای آنها پروردگارشان». عبارت این معنا را عرضه می‌کند که «خداوند درخواست کرد که به آنان جواب داده شود و درخواست کرد که نفوذ داده شوند». حال باید پرسید که

خداوند از چه کسی خواست که آنان را پاسخ دهد و چه چیز را برای آنها نفوذ دهد؟ در ترجمه آیه ۱۷۲ سوره آل عمران: «الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ» می نویسد: «آن کسانی که خواهان قبول و پذیرش هستند برای پروردگار خودشان و برای رسول او». بی شک ترجمه این سؤال را پدید می آورد که مؤمنان از چه کسی می خواهند که قبول کند و بپذیرد؟! وانگهی چه چیزی را برای خدا و برای رسول او قبول کند؟!

این در حالی است که اهل لغت و اهل ادب و مفسران می گویند چه بسا در باب استفعال معنای طلب لحاظ نشود و تنها حاکی از تأکید باشد. در نتیجه «استجاب» را به معنای «أجاب» می دانند و آیه ۱۷۲ سوره آل عمران: «الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ» را چنین ترجمه می کنند: «کسانی که دعوت خدا و پیامبرش را اجابت کردند» و آیه ۱۹۵ سوره را این گونه معنا می کنند: «پس پروردگارشان دعای آنها را اجابت نمود».

مترجم نیز پس از چندی درمی یابد که باید از باور خود عقب نشینی کند و بپذیرد که باب استفعال به جز طلب معنای دیگری نیز دارد. پس در آیات متعددی استجاب را همچون دیگر مترجمان به اجابت کردن، و نه طلب اجابت کردن معنا می کند؛ مانند:

إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ (انفال: ۹): زمانی که پناه می طلبید پروردگار شما را پس اجابت کرد برای شما.

لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَى (رعد: ۱۸): برای کسانی که اجابت نمودند برای فرمان های خداوند متعال پاداش نیکو باشد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ (۲۴): ای آنان که ایمان آوردند اجابت کنید برای خداوند و برای رسول خدا، زمانی که بخواند شما را به آنچه زنده می کند شما را.

لِلَّذِينَ يُؤَلُّونَ مِنْ نِسَائِهِمْ نَرْجُ أَنْ يَبْعَهُنَّ لِيَنْفُسِهِنَّ وَأَنْ يَكُنَّ فِي لَبْسٍ مِنْ حِلِّهِمْ (نساء: ۲۲۶): کسانی که اظهار سستی و تأخیر می کنند از زن های خودشان، لازم است صبر و انتظار چهار ماه را داشت. پس اگر از فکر خود برگشتند، پس به تحقیق خداوند متعال آمرزنده و مهربان است.

بررسی: «يُؤَلُّونَ مِنْ نِسَائِهِمْ» به «اظهار سستی و تأخیر می کنند از زن های خودشان» معنا شده است. مترجم از خواننده انتظار دریافت چه معنایی را از این جمله دارد؟ آیا به این معناست که اعلان می کنند که زنانشان در انجام دادن کارها و وظایفشان سستی می کنند و کارهای محوله را با تأخیر انجام می دهند یا ابراز می دارند خودشان درباره زنانشان سستی می کنند و کارهایی را که زنان از آنها انتظار دارند، به موقع انجام نمی دهند و به تأخیر می اندازند؟ وانگهی آیا ابراز و اظهار موضوعیت دارد یا

همین که عملاً ابراز و اظهار کنند کافی است؟ در حالی که «يُؤَلِّونَ» به هر معنایی باشد، در آن معنای اظهار و ابراز نیست. مانند این است که در معنای «الَّذِينَ يَكْتُمُونَ» نوشته شود: «کسانی که اظهار نوشتن می‌کنند».

آیا بهتر نبود همان‌گونه که در لغت به آن تصریح شده است که «ایلاء» مصدر «يُؤَلِّونَ» سوگند خوردن بر ترک آمیزش است، آیه این‌گونه معنا می‌شد: «برای کسانی که به ترک آمیزش با زنان خود، سوگند می‌خورند...» که معنایی روشن و برابر معنای لغوی و اصطلاحی است. اینجاست که باید اذعان کرد که تحقیقات لغوی نویسنده آبی به آسیاب فهم قرآن نمی‌ریزد، بلکه مانع فهم درست آیه می‌شود و قرآن را کتابی نامفهوم جلوه می‌دهد.

مترجم در ترجمه «تَرْبُصُ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ» می‌آورد: «لازم است صبر و انتظار چهار ماه را داشت». ترجمه این سؤال را برمی‌انگیزاند که بر چه کسی لازم است چهار ماه صبر کند و انتظار کشد؛ زن یا مرد؟ وانگهی لزوم از کجای آیه به دست می‌آید؟ آنچه از «لام» در «لِلَّذِينَ» برمی‌آید این است که آن‌گاه که مردی قسم می‌خورد با همسرش آمیزش نکند، او حق دارد چهار ماه بر سوگندش وفادار باشد. در ترجمه «فَإِنْ فَاؤًا» آمده است: «پس اگر از فکر خود برگشتند». آنچه در جمله قبل گذشت اظهار سستی و تأخیر بود نه فکر و خیال؛ لذا «فکر» هیچ جایگاهی در ترجمه ندارد.

- وَآتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ (بقره: ۱۷۷): بیاورد از اموال خود با دوست داشتن آن بر خویشاوندان و ایتام و مسکینان و کسی را که در راه است و درخواست‌کنندگان انفاق و در آزادی گردن‌ها.

بررسی: در ترجمه این آیه ضعف‌هایی چند دیده می‌شود. از جمله ترجمه «ابْنِ السَّبِيلِ» به «کسی که در راه است»، در حالی که «ابْنِ السَّبِيلِ» اصطلاحی برای مسافر در راه مانده است که زاد و توشه‌ای ندارد که به وطن خود برگردد. در آیه ۶۰ توبه، «ابْنِ السَّبِيلِ» را به «آنهایی که در راه ماندگازند» برمی‌گرداند و در آیه ۲۶ سوره اسراء آن را به «درمانده در راه» ترجمه می‌کند و در آیه ۳۸ سوره روم آن را معادل «افرادی که در سفرند» می‌داند و سرانجام در آیه ۷ سوره حشر آن را به «افراد مسافر درمانده» ترجمه می‌کند. تفاوت و اختلاف تعبیرهای یادشده برای «ابْنِ السَّبِيلِ» آشکار است. در مواردی هر مسافری را شامل می‌شود و در مواردی به «مسافر درمانده» اختصاص می‌یابد. تفاوت و اختلاف دیگر این است که در مواردی «ابْنِ السَّبِيلِ» مفرد معنا شده و در آیاتی جمع ترجمه شده است.

ضعف دیگر در ترجمه آیه ۱۷۷ سوره بقره ترجمه «فِي الرِّقَابِ» به «در آزادی گردن‌ها» است. در ترجمه آیه ۶۰ سوره توبه: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ... وَفِي الرِّقَابِ» نیز می‌نویسد: «به تحقیق صدقه‌ها برای فقراء... و برای آزادی گردن‌ها» و آیه «وَمَا أَدْرَاكُ مَا الْعَقَبَةُ * فَلَكَ رَقَبَةٌ (بلد: ۱۲ و ۱۳) را این‌گونه ترجمه می‌کند:

«نمی‌دانی که چیست عقبه * باز و آزاد کردن گردن است». گمان نمی‌رود هیچ مخاطبی از «آزاد کردن گردن‌ها» و «باز و آزاد کردن گردن» معنایی دریافت کند، بلکه متحیر می‌ماند که آزادی گردن چیست که می‌توان از صدقات و انفاقات برای آن استفاده کرد. این در حالی است که «رقبة» مفرد «رقاب» علاوه بر گردن در معنای برده نیز به کار می‌رود. راغب می‌نویسد:

الرَّقَبَةُ: اسم للعضو المعروف، ثم يعبر بها عن الجملة، وجعل في التعارف اسما للمماليك، كما عبر بالزأس وبالظهر عن المركوبك رقبه: نام عضو معروف بدن (گردن) است. سپس آن را در تمام سر و بدن به کار بردند و در عرف آن را برای بردگان نیز به کار می‌برند. چنان‌که ظهر (پشت) و رأس (سر) گفته می‌شود و مراد از آن مرکب سواری است.^۹

بعید است مترجم در نیابد که ترجمه «في الرقاب» به «در آزادی گردن‌ها» ناجور است و مخاطب معنایی از آن نمی‌فهمد، ولی اصولی که ایشان در بحث لغت بر آن اصرار دارد، دست و پایش را بسته است. از یک سو گمان می‌کند که در قرآن کلمه‌ای نیست که دو معنا یا بیشتر داشته باشد^{۱۰} و از سوی دیگر مجاز را نیز در قرآن نمی‌پسندد.^{۱۱} بنابراین «رَقَبَةُ» که به معنای گردن است نمی‌تواند به معنای برده هم باشد؛ نه حقیقتاً چون یک لفظ دو معنا ندارد و نه مجازاً چون مجاز در قرآن نیست.

البته بسیار روی داده است که مترجم مبانی خود را فراموش می‌کند یا می‌بیند که آن مبانی پاسخگوی بیان معانی قرآن نیست؛ از جمله در ترجمه «رقبة» در آیه ۹۲ سوره نساء از مبنای خود دست برمی‌دارد و همچون دیگر مترجمان و مفسران «رقبة» را برده معنا می‌کند:

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةً: نباشد برای مؤمنی اینکه بکشد مؤمنی را مگر از روی خطا و کسی که بکشد مؤمنی را به خطا، پس بر او است آزاد کردن بنده‌ای که مؤمن باشد.

- حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالِدًا وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ (مانده: ۳): حرام کرده شده است بر شما میته و خون و گوشت خوک و آنچه خون ریخته شود برای غیر خدا به آن.

بررسی: عبارت «آنچه خون ریخته شود برای غیر خدا به آن» در ترجمه «مَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ» این معنا را می‌رساند که «هر چیزی که خون به آن ریخته شود حرام است؛ البته خونی که برای غیر خدا باشد، اما چیزی که خون به آن ریخته شود، حلال است به شرط اینکه آن خون برای خدا ریخته شده باشد». در ترجمه آیه مشابه آیه سوره مائده: «إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالِدًا وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ» می‌نویسد:

۹. مفردات الفاظ القرآن، ص ۳۶۲.

۱۰. رک به: التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱، ص ۹.

۱۱. همان.

به تحقیق هر آینه ممنوع و حرام کرده است خداوند متعال بر شماها مؤمنین، مرده‌ای را که مردار شده است و خون را و گوشت خوک را و آنچه را که به وسیله آن خون ریخته شده است به عنوان غیر خدا.

در این آیه «مَا أَهْلًا لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ» جوری دیگر معنا شده است و مفادش این است که «چیزی که به وسیله آن خون ریخته شده باشد حرام است؛ البته آن چیز عنوان غیر خدایی داشته باشد» و در آیه: «أَهْلًا لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ» (انعام: ۱۴۵) این گونه برگردان شده است: «خوانده شود برای غیر خداوند به آن ذبح» و در چهارمین مورد، یعنی آیه ۱۱۵ سوره نحل می نویسد: «آنچه آواز کنند برای غیر خدا». تفاوت اساسی دو مورد اخیر با دو مورد پیشین تفاوت معنای «أَهْلًا» است. در دو مورد اول آن را «ریخته شده باشد» و در دو مورد دیگر «خوانده شده باشد» معنا می کند؛ زیرا ایشان در تحقیقات لغوی اش به این نتیجه رسیده که «إِهْلَال» مصدر «أَهْلًا» به معنای ریختن شدید و یک دفعه است:

أَنْ الْأَصْلُ الْوَاحِدُ فِي الْمَادَّةِ هُوَ انْصَابٌ بِشِدَّةٍ انْصَابٌ دَفْعَةً: ^{۱۲} اصل در معنای این ماده ریختن با شدت و ریختن یک دفعه است.

او بر این باور است که «إِهْلَال» به معنای خواندن و آواز دادن از عبری گرفته شده است: اما مفاهیم رفع الصوت، و صراخ المولود، والتلبية والتهليل، والاستهلال بالهلال، والهلال: فمأخوذة من العبرية: ^{۱۳} اما معانی بلند کردن صدا، فریاد نوزاد، لبیک گفتن و به شکل هلال ماه در آوردن و هلال ماه، همه از عبری گرفته شده است.

نتیجه اینکه مترجم «إِهْلَال» در «مَا أَهْلًا لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ» را در دو آیه بر حسب لغت عرب معنا می کند و در دو آیه دیگر بر طبق لغت عبری که لابد چیز شگفتی باید شمرده شود و در هر صورت معنای روشنی از آیه نشان نمی دهد.

۱۲. التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۱۱، ص ۲۷۵.

۱۳. همان.



پروہشکاه علوم انسانی ومطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی